

انقلاب در غیاب حزب‌ها و سازمان‌های چپ

ف.دشتی



ضعف چپ ایران چه علت‌هایی دارد؟ تصحیح دیدگاه سوسیالیستی باید در چه راستایی صورت گیرد؟ –

درآمد

نوشته‌ی زیر، متمرکز است بر علل عقب ماندن احزاب و سازمان‌های چپ ایران از قیام ژینا. تحلیل و بررسی درونمان برخوردهای ایدئولوژیک این بخش قدیمی چپ ایران در حد توانایی ارایه می‌شود. نوشته با تبیین این انتظار پایان می‌یابد که مطالبات عدالت محور و آزادی خواهانه‌ی قیام ژینا، برای پس زدن اپوزیسیون راست افراطی خارج از کشور، و پیش راندن نیروهای دموکراتیک جامعه، باید در چارچوبی جدید از نهادی مردمی در شکل یک جبهه‌ی متحد خلق تبلور پیدا کند.

تعصب ایدئولوژیک

احزاب و سازمان‌های چپ در ایران، با توجه به این که غالباً تحت تاثیر انقلاب اکتبر یا مائویسم شروع به اعلام موجودیت کردند، بدون استثنا به مبانی منشور حقوق بشر به چشم یک «ایدئولوژی بورژوایی» و تا حد زیادی ابزاری می‌نگریستند. اما تجربه‌ی سخت سالیان متمادی پس از تثبیت اقتدار ج.ا. تکان‌هایی در

نگرش آنان پدید آورد: هم سال‌های طولانی حبس و تبعید پس از سال‌های ۱۳۶۰ و هم تخریب عملی تجربیات سوسیالیسم جهانی، و به همراه آن منسوخ شدن پارادایم‌های کهنه‌ی چپ سوسیالیستی، این دیدگاه: ایدئولوژیک چپ ایرانی را به لرزه در آورد. اما باعث فروریزی اش نشد، چرا که

چپ حزبی و سازمانی، گذشته‌ی سیاسی و کلیت ایدئولوژی خود را نقد نکرد و آن را زیر سؤال نبرد. به همین دلیل دیاسپورای چپ نتوانست در سال‌های تبعید سیاست‌های جدیدی تدوین کند و سازمان اجتماعی خود را تعمیق بخشد. فرهنگ سیاسی گذشته که هرگز مورد انتقاد واقعی قرار نگرفت، باعث شد بسیاری از عادات بیمار، موانع و ضعف‌ها ادامه یابد. تکرار چارچوب ایدئولوژیک قدیمی و عادات رفتاری کهنه، موجب شد که گفتمان چپ کلاسیک نزد مردم معترض چندان خریداری نیابد. این بود که چپ نفوذ خود را در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی اگر نه به تمامی، اما تا حدود زیادی از دست داد.

قطب‌گیری در برابر حقوق بشر

در این دوره، مبارزه برای حقوق بشر یک «ابزار»، یک «موقعیت تاکتیکی» برای این بخش از چپ بود. این گروه‌ها با ارجاعات همیشگی خود به تاریخ سراسر مظلومیت خود - که هر دو رژیم فعلی و گذشته با تشدید این مظلومیت آن را تبدیل به یک هویت برای آنان کردند؛ هویتی که میدان تئوریک و پراتیک شان را تنگ تر کرد - نتوانستند برنامه‌ی مبارزه‌ی گسترده‌ی ایجاد کنند تا در بخش‌های گوناگون اجتماعی طنین انداز شود.

آنان در برنامه‌های سیاسی خود، یک طرح حقوق بشری واقعی و صمیمانه به جامعه ارایه نکردند مبتنی بر این که همه‌ی مردمان ایران می‌توانند زندگی آزاد و برابر بر اساس صلح و همبستگی داشته باشند.

مانند بسیاری از زمینه‌های دیگر، در حوزه‌ی حقوق بشر نیز نمی‌توان ادعا کرد رویکردی همه جانبه اتخاذ کرده باشند. به‌جای تبیین ارزش‌های اصولی و اخلاقی، معمولاً بر اقتران‌های سیاسی تکیه شده است.

تأثیر متفاوت اندیشه و رزان متأخر چپ ایران

با وجود این، می‌دانیم که در سه دهه‌ی اخیر، بخشی از چپ سوسیالیست در قلمرو اندیشه - هم در ایران و هم در خارج از کشور - و به خصوص با رها کردن منابع تجربی و نظری چپ آسیایی و تمایل عمده به چپ اروپای قاره‌ای، برای اولین بار شروع کرد به زیر سؤال بردن این رویکرد ابزاری در احزاب چپ، و در بسیاری از زمینه‌ها از جمله حقوق بشر به دستاوردهای انکارناپذیری رسید. بحث‌هایی در جناح اندیشه و رز چپ ایران برای اولین بار مطرح شد که منجر به اتخاذ موضع اصولی بسیاری از مدافعان حقوق بشر علیه

مجازات اعدام، مبارزه برای حقوق افراد تحت ستم، رفع تبعیض جنسیتی و قومی، و اتخاذ موضع در برابر نقض دولتی حقوق بشر شد. بعد از این بود که به تدریج بخشی از دیاسپورای حزبی / سازمانی به این نتیجه رسید که: اگر ما برای جامعه‌ای مبارزه می‌کنیم که در آن مردم به طور برابر و آزاد زندگی کنند، و اگر خواهان نوعی از زندگی هستیم که در آن انواع استثمار (انسان-انسان، انسان-طبیعت) و روابط استبدادی از بین برود، حقوق بشر می‌تواند نقش کلیدی در تعریف چنین پروژه‌ی اجتماعی ایفا کند. بنابراین، حقوق بشر باید به عنوان یک پروژه‌ی سیاسی مورد توجه و سازماندهی قرار گیرد.

چپ اقتدارگرا

میان نگرش‌های موجود در این بحث همچنان رویکردی وجود دارد که حقوق بشر را «ایدئولوژی بورژوازی» توصیف می‌کند و مبارزه برای حقوق بشر را صرفاً یک «ابزار» و «موقعیت تاکتیکی» می‌داند. این رویکرد منطبق بر خط سنتی چپ سوسیالیستی است که از نظر فکری اعتلا نیافته، و شکل‌های سازمانی قدیمی را حفظ کرده است و خصلتی اقتدارگرا دارد. آنان این رویکرد را تقریباً این طور خلاصه می‌کنند: «امر فردی وجود ندارد. تاریخ بشر و جامعه‌ی بشری وجود دارد. آیا می‌گویید حقوق فردی پایمال می‌شود؟ - علت این امر وجود جوامع طبقاتی است که بنیانشان مبتنی بر استثمار است. به جامعه‌ی بی طبقه که برسیم حقوق بشر خود به خود برقرار می‌شود.» اگر روی این جمله کمی درنگ کنیم، می‌بینیم در فاصله‌ی میان سطری این اندیشه خصلت اصلاح از بالا به پایین نهفته است، و فرم سازماندهی از پایین به بالا را نمی‌پذیرد، و دست آخر به همان نوع سنتی سوسیالیسم اقتدارگرا وفادار است: استثمار را از میان بردارید، و راه ساختن جامعه بی طبقه را در پیش بگیرید؛ در آن صورت تزییع حقوق فردی نیز رفع خواهد شد، و چنان جامعه‌ی سوسیالیستی ای حاصل خواهد شد که فرد در آن آزادترین است؛ که فرد دیگر در جمع احساس بیگانگی نمی‌کند... در تبیین این برنهاد با کمک گرفتن از شعری از شاملو به استعاره‌ی درخت و جنگل نیز متوسل می‌شوند، که فقط ساده سازی مسئله است و ربطی به واقعیت فرد و جامعه ندارد. در مواجهه با این رویکرد، کافی است فقط این سؤال را مطرح کنیم: با نگاهی به تاریخ صد ساله‌ی ایران و جهان، آیا می‌توان گفت که در کشورهایی که خود را سوسیالیست می‌نامیدند، نقض حقوق بشر صورت نگرفته است؟

بینش معیوب تاریخی

یکی از علل این درجا زدن‌ها بینش دگماتیک تاریخی است. این تفکر دگماتیک و محافظه کارانه از یک برنهادی نسبتاً برحق نتیجه‌ی نادرست می‌گیرد. برنهاد این است: کسی که گذشته‌ای ندارد، آینده‌ای هم ندارد. اما وقتی پارامترها و عوامل دیگر برای ساختن آینده نادیده گرفته شوند و سعی کنیم که تقریباً تمام

قدرت خود را از گذشته بگیریم، حاصل نهایی این می‌شود که آینده تنها تکرار معمولی یا کمی بهتر گذشته باشد. حال آنکه چنین رویکردی با روح چپ ناسازگار است

رویکردی که در قطب مقابل این امر می‌ایستد، رویکردی است که بر آن است که مبارزه برای حقوق بشر در نهایت مبتنی بر دیدگاه رهایی انسان است. این رویکردی است که بیان می‌کند برای توسعه و حمایت از حقوق بشر، مدافعان حقوق بشر باید از استانداردهای دوگانه رها باشند، و حقوق بشر باید نه تنها از نظر قانونی، بلکه به عنوان یک ارزش اخلاقی، در هر زمان، و هر مکان، برای همه مطرح شود

با این همه، نمی‌توان گفت که سوسیالیست‌هایی که این رویکرد را اتخاذ می‌کنند، الزاما به عمق و گسترش کافی در توسعه‌ی رویکردهای یکپارچه و مناسب برای اصالت مبارزه برای حقوق بشر رسیده‌اند. آیا می‌توان ادعا کرد که در شرایط کنونی، چپ همیشه و همه جا تلاش می‌کند تا از آزادی همه در برابر همه دفاع کند، خود را رو در روی انواع دستگاه‌های قدرت قرار دهد، و یا تلاش کند عرصه‌های رهایی را در جامعه گسترش دهد، و مسئولیت پیرایش بشریت را از هر بیگانگی بپذیرد، و در نهایت جایگزینی مسالمت آمیز و آزادیخواهانه در برابر فرهنگ مسلط، مرکزگرا و نژادپرست قرار دهد؟ - انگار پاسخ صادقانه‌ی ما به این پرسش‌ها نمی‌تواند مثبت باشد

علت این امر این است که چپ ما اساسا مسئله‌ی مورد بحث را درونی نکرده است که بتواند به این نتیجه برسد که تامین حقوق بشر نهایت سیاست اپوزیسیون است. سرانجام، با تفاوت رویکردی که بین سازمان‌های سوسیالیستی وجود دارد، می‌توان گفت که همه بر محوری آزادیخواهانه ایستاده‌اند، منتها به این نتیجه نمی‌رسند که مبارزه برای حقوق بشر در واقع مبارزه‌ی گمنام‌ها است. آنان دیدگاهی چنان جامع نگرانه ندارند که به خلاقیت آزاد جمعی اهمیت دهد. به رغم اینکه نقض حقوق بشر گسترده‌ای در کشور در بسیاری از زمینه‌های مختلف دیده می‌شود، چپ خود را تنها - یا ممتازترین - قربانی آن می‌داند، اما نمی‌داند اقتشار مختلف و در حاشیه نگه داشته شدگان با چه نقض‌های حقوق بشری موحشی مواجه هستند. باوری ساده انگارانه دارد که اگر مشکل خودش حل شود، مشکل اصلی کشور حل می‌شود

استناد به راهکارهای منسوخ

چپ انرژی خود را از قربانیان و شرایط وجودی آنها در مبارزه برای حقوق و آزادی می‌گیرد. اما مبارزه برای حقوق بشر را عمدتا بر محور سلبی قرار داده است. به دلیل معضل دوگانه‌ی فرمول «اصلی- فرعی کردن»، یا نسخه‌ی «تحلیل عینی شرایط عینی»، چپ به جای گسترش مبارزه‌ای کل نگر برای حقوق بشر، در دایره‌ی دفاعی بر اساس خواسته‌های روز محبوس شده است. چپ با نارسایی در تولید ایده، سعی کرده

است ارزش‌های اصلی خود را در این زمینه از مبارزات خود استخراج کند. دفاع دوره‌ای از جمهوری اسلامی به خاطر دشمنی با خطر اصلی - «امپریالیسم امریکا» - نتیجه‌ی این تحلیل سترون و جزم‌اندیشانه بود. از سوی دیگر گمان می‌کرد با دفاع از حقوق بشر، از مبانی لیبرالیسم - ستیز ایدئولوژی خود پا پس می‌گذارد.

چپ سوسیالیست ایران هرگز دیدگاهی متمرکز بر ایده‌ی حقوق بشر نداشته است. پشت این، در خط فکری سازمان‌های چپ، خشونت، نظامی‌گری، و جنگ نهفته است. به علت ناتوانی در تسویه حساب با خودش، چپ نتوانسته فرهنگ سیاسی‌ای تولید کند که اساساً آن خط فکری را نقد کند. رویکرد ارزیابی‌هایش در زمینه‌ی خشونت با نگاه به این بوده است که «چه کسی» دست به خشونت زده است. قتل، شکنجه و خشونت، به طور کلی، و یک قلم، در این خط فکری محکوم نمی‌شود. اگر انقلابیون دست به خشونت بزنند، اصل کهنه‌ی «هدف وسیله را توجیه می‌کند» مثل آیه‌ی مقدسی گره‌ی اخلاقی را می‌گشاید و مسئله حل می‌شود. حتا در برخی از محافل چپ که مدعی دفاع اصولی از حقوق بشر هستند، هنوز معیارهای دوگانه در این مورد و مسائل مشابه وجود دارد.

یکی از معضلات سازمان‌های حقوق بشری و چپ در رابطه‌ی آنها با پراگماتیسم/عمل‌گرایی است. مدافعان واقعی حقوق بشر نمی‌توانند نسبت به این که وسیله جایگزین هدف شود، یا نسبت به بی‌تناسبی هدف و وسیله بی‌تفاوت بمانند. سازمان‌های حقوق بشری نباید بر اساس گرایش‌های پایگاه خود تصمیم بگیرند، بلکه باید اصول و اهداف خود را بر پایه‌ی خط‌عینی مبارزه تعیین کنند.

جای دادن «مبارزه با استثمار» در مبانی منشور حقوق بشر از سوی دیگر، اصل دفاع از حقوق بشر چنان دامنه‌ی گسترده‌ای دارد که می‌تواند کلیت گفتمان چپ را نیز شامل شود. چگونه می‌توانیم با در نظر گرفتن ماهیت جهانی، تفکیک ناپذیر، و همبسته‌ی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی که در مقیاسی جهانی تثبیت شده‌اند، اما در ضمن بدون عدول از اصول اولیه‌ی اندیشه‌ی سوسیالیسم، اخلاقی برای رهایی انسانی پیشنهاد کنیم؟ به عنوان مثال، چگونه با مالکیت خصوصی که در نهایت تداوم نظم کنونی جامعه و استثمار اعضایش را تضمین می‌کند، در چارچوب حقوق بشر برخورد کنیم؟ اگر نجات بشریت یک مسئله‌ی اجتماعی است، نقش فرد در اینجا چیست؟ از سوی دیگر، آیا مدافعان حقوق بشر در دوره‌های آتی قادر خواهند بود ارزش‌های خود را زیر سوال ببرند، آنها را مورد تردید و انتقاد قرار دهند و مهمتر از همه تلاش کنند تا ضمن مبارزه با نقض حقوق بشر، زبانی در خور مبارزه با استثمار ایجاد کنند؟

مبارزه برای حقوق بشر در نهایت مبارزه برای آزادی انسان است. و این آزادی بدون برقراری عدالت اجتماعی فاقد معناست. در حالی که چپ با ارزش‌های مسلطی که امروز وجود دارد مخالف است، باید از روانشناسی ایجاد شده توسط ایدئولوژی رسمی نیز دور بماند. چپی که تفاوت خود را از ایدئولوژی رسمی تنها با متعالی نشان دادن اهداف خود بیان کند اما به ابزار مشابه روی بیاورد، چندان «متفاوت» نخواهد بود. تفاوت واقعی چپ با نزدیک تر شدنش به اصل کرامت انسانی ممکن می‌شود، و نه در به دست گرفتن اقتدار به هر شکل ممکن.

نگاهی به برنامه‌های جدید سیاسی سازمان‌های چپ

در برنامه‌های جدید سیاسی سازمان‌های قدیمی چپ، به رغم رویکردی انتقادی به عملکرد دولت‌های کلاسیک سوسیالیستی، نه تنها انتقاد از عملکرد خود به چشم نمی‌خورد، بلکه تحلیلی دقیق بر اساس نقد اقتصاد سیاسی از چرایی و چگونگی شکست سوسیالیسم جهانی ارایه نمی‌شود. احتمالاً از همین روست که بالینکه بلاغتی قوی از اهمیت آزادی و دموکراسی در متن به چشم می‌خورد، اما روی ساز و کار رسیدن به چنین دموکراسی آرمانی ای درنگ نشده است. همچنان صحبت از اولویت نظام شورایی است، اما معلوم نیست مکانیسم‌های نظارت بر کار شوراها کدام است. حرف از حقوق بشر و تضمین آزادی‌های فردی و گروهی است، اما بحثی اصولی در باره «حقوق» وجود ندارد. انتقاد از سوسیالیسم روسی در متن عمق نمی‌یابد تا لاقلاً به این فراز برسیم که یکی از مهم‌ترین علل شکست سوسیالیسم در شوروی، بیحاصلی، کاهلی و ساخت صلب و انعطاف ناپذیر همین شوراها بود. شورا‌هایی که حتا جای قوه قضاییه را نیز گرفته بودند. امروز اگر ما می‌خواهیم با صمیمیت از یک سوسیالیسم قانع کننده دم بزنیم، دیگر در آغاز قرن بیستم نیستیم که بتوانیم از اصل تفکیک قوا که در تمام یکصد سال پیش بارها اهمیت حیاتی آن اثبات شده است، چشمپوشی کنیم. در برنامه‌ها سخنی از تفکیک قوه قضاییه نیست.

مسئله‌ی دیگر، برنامه‌ی اقتصادی این سازمان هاست، که همچنان از تلاش در بالا بردن تولید سخن می‌رانند، و این در تناقض است با آن گفتمان دیگرشان در بخش محافظت از محیط زیست که طی آن اعلام می‌کنند که می‌کوشند تا مسائل زیست بومی را حل کنند. یا متوجه تناقض تولید بالا و خسارتی که در این صورت متوجه محیط زیست می‌شود، نیستند، و یا مسئله را درست مثل شوروی‌ها جدی نگرفته‌اند.

مسئله‌ی آلترناتیو پیدا کردن برای منابع گاز و نفت نیز در برنامه‌ها مطرح نمی‌شود. اگر دقت کنیم که به حداقل رساندن مصرف نفت و گاز و در نهایت تعطیل این صنایع یک جبر جهانی است، بهتر است از هم، امروز درباره‌ی آن، و در اصل، برای فردای آن بیاندیشیم.

ضرورت تأسیس یک جبهه‌ی جدید

اندیشه‌ی سوسیالیسم امروز در سپهر سیاسی ایران از رهگذر کوشش فکری جدید با حداقل سی سال پشتوانه‌ی مکتوب و مناظره‌ای قوی، به نقطه‌ای رسیده است که بتواند به تحولی سازمانی ارتقا یابد. جان لنون زمانی گفته بود: «نظم جهان امروز به گونه‌ای است که نمی‌خواهد کسانی وجود داشته باشند که پذیرای مسئولیت شوند.» اما با ارتقای گفتمانی اندیشه و رزان چپ ایران در سی سال اخیر، به نظر می‌رسد دیگر وقت آن رسیده باشد که این مجموعه اندیشه در مومنتومی سیاسی تبدیل به یک نیروی جهت دهنده شود.

اگر بپذیریم که چپ یعنی سازماندهی زندگی، عجیب به نظر می‌رسد که از جامعه‌ای که افرادش هنوز به یکدیگر اعتماد ندارند، انتظار داشته باشیم که صاحب سازمان و چشم‌اندازی باشد که به کل جامعه اعتماد کند. این چپ جدید از کیش شخصیت عبور کرده است و دیگر رهبرمحور نخواهد بود. راه دستیابی به این مهم نشان دادن چالاکی و انعطاف ذهنی هم‌ی دست اندرکارانش در فرآیندهای سیاسی است که از طریق ارگان‌ها جامه‌ی عمل می‌پوشد. این طریق پراتیک دستیابی به تکثرگرایی است. مثلاً اصرار بر این که به گونه‌ای عمل کنیم که در ائتلاف یا اتحاد با نمایندگان دیگر سازمان‌های دموکراتیک و پیشرو اپوزیسیون اجتماعی در انتخاباتی فرضی پس از سرنگون کردن ج.ا. شرکت کنیم. زیرا نام نهاد سیاسی، یا نام افراد مهم نیست، اما درونی کردن این دیدگاه شرط لازم برای اولین قدم مشترک چپ در کوتاه مدت است.

همانطور که از قول نقاش هلندی در پیشانی نوشته نقل کردیم، باد در حال وزیدن است و تنها آسیابی باید که به استقبال باد برود و کار را شروع کند. دوباره به نامه‌های ون گوگ نگاه کردم، او اشاره‌ای به آسیابان نکرده است.

در کنار اهداف استراتژیک چپ نو مانند «سوسیالیسم دموکراتیک» یا «سوسیالیسم سبز»، اهداف تاکتیکی اش بسیار مهم است؛ یعنی اینکه چگونه در کوتاه مدت از توان خود استفاده خواهد کرد و برنامه‌ی عملیاتی فعلی اش در دوره‌ی آتی چه خواهد بود. در آستانه‌ی تأسیس، عزم ما برای جدا کردن خود از مدافعان شکل‌های اقتدارگرای سوسیالیسم، و به موازات آن متمرکز شدن بر مشکلات بزرگ اجتماعی مان حائز اهمیت است. چراکه هیچ عرصه‌ی اجتماعی ای باقی نمانده است که بی نیاز از تأسیسی از پایه نباشد.

سوسیالیسمی مستقل از مبارزات اجتماعی وجود ندارد. ارتباط بین آنچه می‌گوییم و کاری که انجام می‌دهیم مهم است. وجود خدا برای ایمان آوردن به خدا ضروری نیست، اما باور به سوسیالیسم زمانی معنا پیدا می‌کند که در مبارزات اجتماعی افقی وجود داشته باشد، وگرنه ما محکوم به دور زدن در میدان بسته‌ای هستیم که هیچ گوشه‌ای از آن به کوچه‌ای راه نمی‌برد.

در روند ایجاد اراده در ایران (یا ارزیابی بهینه‌ی جایی که حداکثر و حداقلِ ما باهم تلاقی می‌کنند) سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌هایی که با مارکسیسم در صلح هستند، لازم است برای اهداف حداقلی بگرد هم آیند.

زمانه